

مخاطرات و مدافعات ملی

محمدحسین خسروپناه



پیشگام این ماجرا بودند و در سالهای بعد، پان عربیست‌ها نیز به اقدامات مشابه آنها در قبال ایران دست زدند. پان ترکسیم و ایران پژوهشی است دربارهٔ مراحل اولیهٔ رویارویی پان ترکیست‌ها با ایران، دعوی آنها نسبت به هویت تاریخی ایران و هویت ترک زبانان ایرانی و واکنش ایرانیان به آن و همچنین، تأثیر پان ترکسیم بر ناسیونالیسم ایرانی در سالهای ۱۲۸۵ تا ۱۳۰۵ / ۱۹۰۶ تا ۱۹۲۶. این اثر در چهار فصل تدوین شده و مجموعه‌ای از مقاله‌های جراید و گزارشهای وزارت امور خارجهٔ ایران در دورهٔ مورد بررسی ضمیمهٔ آن است.

رویارویی

دربارهٔ چگونگی شکل‌گیری ناسیونالیسم ترک و برآمدن پان ترکسیم، کاوه بیات توضیح می‌دهد که در ابتدا ناسیونالیسم ترک به صورت یک گرایش ادبی مطرح شد و این «ترک‌گرایی بیشتر پدیده‌ای بود ساخته و پرداختهٔ سرزمینهای ورای قلمرو عثمانی؛ مبانی نظری آن به صورت تحقیقات و بررسیهای شرق‌شناسان فرنگی شکل گرفت» و نخستین مباحث فرهنگی و سیاسی آن، «فارغ از مقتضیات و مصالح امپراتوری، در سرزمینی ورای قلمرو عثمانی، یعنی در نواحی مسلمان‌نشین روسیه» مطرح شد و تکوین یافت. (صص ۱۰ و ۱۷) در پایان قرن ۱۹، مرکز ثقل آن به استانبول منتقل شد و با به قدرت رسیدن ترکان جوان در عثمانی (۱۹۰۸) و برچیده‌شدن سانسور رسمی، نه تنها عرصه برای رواج ناسیونالیسم ترک، بلکه برای پان ترکسیم نیز در آن حدود فراهم شد (ص ۱۷). به واقع، پس از ناکامی عثمانی‌گرایی و سپس اتحاد اسلام در ممانعت از اضمحلال امپراتوری عثمانی، ترکان جوان که رهبری سیاسی امپراتوری را به دست گرفته بودند راهبرد پان ترکسیم را برگزیده و به عنوان ایدئولوژی دولتی آن را تبلیغ و ترویج می‌کردند. آنها بر این باور بودند که از این طریق می‌توانند از اضمحلال امپراتوری جلوگیری کنند و در ضمن، راه توسعهٔ آن را در شرق نیز هموار سازند. علی‌الظاهر، پان‌ترکیسم چنین ظرفیت و استعدادی داشت. در همان دوره محمدضیاء معروف به ضیاء گوکالپ رئوس کلی آرمان و اهداف پان ترکسیم را این‌گونه جمع‌بندی و مطرح کرد: «ترک‌ها می‌بایست از طریق کشف سنن و تاریخ گذشتهٔ خویش، محدودیتهای ناشی از تأثیر فرهنگهای بیگانه را از میان برداشته، سپس از وحدت تمام اقوام و ملل ترک از کرانه‌های دریای سیاه گرفته تا کوههای تین‌شان چین،

پان ترکسیم و ایران. کاوه بیات. تهران: پردیس دانش و شرکت نشر و پژوهش شیرازهٔ کتاب، ۱۳۸۷. یازده + ۲۴۷ ص. ۳۶۰۰۰ ریال.

در نیمهٔ دوم قرن ۱۹ م، در حالی که اندیشه‌مندان تجددطلب ایرانی برای تشکیل دولت - ملت در ایران از طریق انجام اصلاحات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برنامه‌هایی ارائه می‌دادند، دو جریان ناسیونالیستی در همسایگی ایران - مناطق مسلمان‌نشین روسیه و امپراتوری عثمانی - در حال تکوین بود: ناسیونالیسم ترک و ناسیونالیسم عرب.

تمایز بنیادین ناسیونالیسم ایرانی در عصر مشروطه با این دو جریان ناسیونالیستی در این بود که ناسیونالیسم ایرانی خصلت قومی نداشت. اندیشه‌مندان و صاحب‌نظران تجددطلب ایرانی در دوران تدارک و انجام انقلاب مشروطه برای تشکیل دولت - ملت در ایران، نه در پی تفوق یک قوم بر اقوام دیگر بودند و نه می‌خواستند مشخصه‌های فرهنگی یک قوم را به دیگر اقوام تسری دهند و یکسان‌سازی به عمل آورند. همچنین به‌رغم وجود عناصر رمانتیک و مبالغه‌آمیز در آرای برخی از این اندیشه‌مندان و ارائهٔ تصویر آرمانی از ایران باستان و نسبت‌دادن تمامی خصوصیات منفی و کاستیهای ایرانیان به اقوام مهاجم، آنان برای برانگیختن احساسات ملی ضرورت و نیازی به نفی هویت اقوام و ملت‌های غیرایرانی نمی‌دیدند؛ زیرا تداوم موجودیت و هویت دولت - کشور ایران و ژئوپلتیک آن (گذرگاه بودن) موجب شده بود تا در طول تاریخ، اقوام ایرانی از موقعیت خود نه به عنوان ملت - که پدیده‌های متأخر است - بلکه به عنوان جوامع همبسته و برخوردار از اسطوره‌ها، میراث فرهنگی و ادبی جمعی و سرنوشت مشترک در یک امپراتوری آگاهی داشته باشند. اما ناسیونالیسم ترک و عرب که بر بنیان قومی شکل گرفته و هر یک به دنبال تشکیل دولت قومی خود بودند، بنا بر ماهیت این نوع از ناسیونالیسم، اثبات هویت خود را در نفی هویت تاریخی دیگر اقوام و ملت‌های همجوار می‌دیدند. از این‌رو، از اوایل قرن بیستم به بعد، هویت ایرانی به طور اعم و هویت ترک‌زبانان ایرانی به طور اخص آماج تبلیغات و تحریفات این دو جریان ناسیونالیستی قرار گرفت و هر یک در پی الحاق بخش‌هایی از کشور ایران به دولت‌های قومی خود بر آمدند. ناسیونالیست‌های افراطی ترک - پان ترکیست‌ها -

سرزمینی واحد و یکپارچه، یعنی توران بزرگ را تشکیل دهند.» از نظر ضیاء گوکالپ این آرمان طی سه مرحله متحقق می‌شد: «اول تحکیم اقتدار ترک‌های عثمانی بر قلمرو امپراتوری و ترک‌گردانی اقلیت‌هایش؛ مرحله دوم یا مرحله پان ترکی، جذب و ادغام نزدیکترین خویشان ترک‌های عثمانی، یعنی آذربایجانی‌های ایران و مسلمانان قفقاز در چارچوب دولت ترک؛ سوم، وحدت تمام ملل و اقوام تورانی آسیا در حول این محور ترک.» (صص ۱۹-۱۸)

با آغاز جنگ جهانی اول، اگرچه مقامات عثمانی به منظور «شوراندن جهان اسلام بر ضد قدرتهای بزرگ مسیحی» بر اتحاد اسلام تأکید می‌کردند، اما دولت ترکان جوان، به ویژه انورپاشا (وزیر جنگ) و طلعت پاشا (وزیرداخله) موقع را برای اجرای مراحل اول و دوم برنامه پان ترکیسم مناسب تشخیص دادند؛ آنان می‌پنداشتند با اجرای مرحله اول، امپراتوری عثمانی را احیا می‌کنند و با اجرای مرحله دوم، آن را توسعه می‌دهند. ماحصل اجرای مرحله اول، یعنی «تحکیم اقتدار ترک‌ها و ترک‌گردانی اقلیت‌های تابعه امپراتوری» چیزی نبود جز «کشتار بیش از یک میلیون ارمنی و انبوهی از دیگر اقلیت‌های مسیحی چون آشوریان در سال ۱۹۱۵». ناامیدی «بسیاری از گروه‌های سیاسی عرب از باب‌عالی» و برانگیخته شدن ناسیونالیسم عرب علیه عثمانی‌ها و در نتیجه، تسهیل فروپاشی امپراتوری عثمانی (صص ۲۰-۱۹). تلاش برای اجرای مرحله دوم برنامه پان ترکیسم نیز به‌رغم پاره‌ای دستاوردهای ناپایدار در قفقاز، مانند تشکیل جمهوری آذربایجان به رهبری حزب مساوات، نه تنها در ایران و قفقاز موفقیت‌آمیز نبود، بلکه در ایران و بخصوص در تبریز حساسیت‌ها و واکنش‌هایی به دنبال داشت (بنگرید به صص ۳۰-۲۵). مثلاً، مسئولان و اعضای کمیته ایالتی آذربایجان فرقه دموکرات عامیون ایران که در مدت اشغال مناطقی از آذربایجان از سوی قوای عثمانی «تجارب دست اولی از پان ترکیسم» به دست آورده بودند، پس از عقب‌نشینی آن قوا، تصمیم گرفتند از آن به بعد «در تمام حوزه‌های حزبی مطلقاً به فارسی تکلم نموده و و زبان ملی را جداً مطمح نظر» قرار دهند (ص ۲۹). با این حال، پان ترکیست‌ها ناامید نشدند و پس از وقفه‌ای کوتاه، دعای و تبلیغات خود را نسبت به ایران پی گرفتند. برخورد با ایران به دو دلیل برای پان ترکیست‌ها ضرورت و تقدم داشت؛ یکی اینکه هم ناسیونالیست‌های ترک و هم پان ترکیست‌ها باقیمانده نفوذ فرهنگی ایران در عثمانی و بخصوص در قفقاز را مانعی بر سر راه خود می‌دیدند و زدودن این نفوذ را به عنوان «یکی از مهمترین پیش‌شرط‌های ابلاغ هویت جدید» خود می‌دانستند و از این‌رو، «رشته تلاش‌هایی [را] برای مقابله با زبان فارسی و فرهنگ ایرانی» آغاز کرده بودند. (صص ۲۱ و ۲۲) دومین دلیل توجه پان ترکیست‌ها به ایران آن بود که «علاوه بر حضور طوایف ترک و ترک نسب در بخش‌هایی از ایران، گروه چشمگیری از ایرانیان به ویژه در بخش‌های شمال غرب کشور به زبان ترکی سخن می‌گفتند و بدین جهت از نظر ترک‌گرایان قسمتی از توران مورد بحث محسوب می‌شدند.» (ص ۲۱) به‌رغم تفاوت در هدف‌های مرحله‌ای و موضوع تبلیغات در مقاطع مختلف، مدعای اصلی پان ترکیست‌ها نسبت به ایران همواره ثابت بوده است و آن، انکار هویت ملی ترک‌زبانان ایران است که از آنها به عنوان «ترک‌های ایران» یاد می‌کنند. در بین ترک‌زبانان ایرانی نیز تمرکز پان ترکیست‌ها بر آذربایجان است و اینکه آذربایجانی‌ها «نباید زیر زنجیر اسارت یک

تمایز بنیادین ناسیونالیسم ایرانی در عصر مشروطه با ناسیونالیسم ترک و ناسیونالیسم عرب در این بود که ناسیونالیسم ایرانی خصلت قومی نداشت. اندیشه‌مندان و صاحب‌نظران تجدیدطلب ایرانی در دوران تدارک و انجام انقلاب مشروطه برای تشکیل دولت - ملت در ایران، نه در پی تفوق یک قوم بر اقوام دیگر بودند و نه می‌خواستند مشخصه‌های فرهنگی یک قوم را به دیگر اقوام تسری دهند و یکسان‌سازی به عمل آورند.

عده قلیل فارس باشند.» (ص ۸۲)

پیشینه دعای پان ترکیست‌ها نسبت به ایران و تبلیغات آنها به سال ۱۲۸۵ / ۱۹۰۷ باز می‌گردد. از آن زمان تا پایان جنگ جهانی اول (۱۲۹۷ / ۱۹۱۸) مضمون و محتوای تبلیغات پان ترکیست‌ها عمدتاً معطوف بود به اثبات ترک بودن آذربایجانی‌ها و دیگر ترک‌زبانان ایران و تبلیغ آموزش زبان ترکی تا «صدور دستورالعمل‌هایی برای رهایی یا بیداری آنها، چنان‌که در مراحل بعد رسم شد.» (ص ۲۱) دور بعد رویارویی پان ترکیست‌ها و ایرانیان از تیرماه ۱۳۰۲، با انتشار متن سخنرانی روشنی‌بیگ در مرکز ترک‌اجاقی استانبول آغاز شد و تا حدود سال ۱۳۰۵ ادامه یافت. در این مرحله، برخلاف دور اول، دعای پان ترکیست‌ها نسبت به ایران جنبه صریح و آشکار پیدا کرده بود. سخنان روشنی‌بیگ نیز حکایت از چنین تحولی داشت؛ وی نه تنها به رسم معمول پان ترکیست‌ها ترک‌زبانان ایرانی را ترک نامید، بلکه مدعی شد «اصلاً ایرانی در کار نیست» و ضمن ردیف کردن اتهامات و توهین‌هایی نسبت به حکومت، زبان، مذهب و... ایرانی، هدف و آرزوی خود و همفکرانش را به این صورت عنوان کرد: به دلیل «اختلاط‌نژاد و زبان»، کشور ایران متلاشی می‌شود و «بدون شک در آن موقع ترک‌های آذربایجان ایران یک سلطنت ترک تأسیس خواهند نمود.» (بنگرید به: صص ۳۳-۳۱)

در هر دو مرحله، ایرانیان نسبت به دعای و تبلیغات پان ترکیستی واکنش نشان دادند، با این تفاوت که در دور اول، از آنجا که «بسیاری از سیاسیون کشور و همچنین افکار عمومی کماکان روس و انگلیس را دشمن اصلی ایران می‌دانستند و به نتایج احتمالی همراهی و اتحاد با آلمان و عثمانی امیدوار بودند، از هر گونه رویارویی صریح با این مقوله اکراه داشتند.» (ص ۲۷) در ضمن چنان آگاهی‌ای هم از پان ترکیسم به عنوان یک ایدئولوژی با مقاصد هدف‌های دور و دراز نداشتند؛ اما در مرحله دوم، آگاهی لازم و کافی به دست آمد و آن اکراه و بی‌میلی و «غمض عین دوستانه» هم با صریح و تهاجمی شدن تبلیغ و ترویج پان ترکیستی، دیگر محلی از اعراب نداشت. اگر رویارویی طرفین در دور اول عمدتاً به صورت مجادله قلمی در جراید صورت گرفت (بنگرید به: صص ۳۰-۲۱) در دور دوم، ضمن تداوم و گسترده شدن مباحث در ایران، بنا به اقدامات حریف پاره‌ای تمهیدات هم از سوی حکومت ایران به عمل آمد. (بنگرید به: صص ۹۳-۹۲) در هر دو مرحله، محور اصلی بحث بر آذربایجان قرار داشت و سخنگویان پان ترکیسم به منظور نفی هویت ملی مردم آذربایجان، تاریخ و فرهنگ این بخش از ایران را «در جهت القای آرای پان ترکی موضوع جرح و تحریفی گسترده قرار» دادند (ص ۹۳). در پاسخ به آن

سخنگویان و مروجان، شماری از صاحب‌نظران که اکثراً هم آذربایجانی بودند مانند احمد کسروی، رضازاده شفق، حسن تقی‌زاده، تقی‌ارانی و... با ارائه پژوهشهایی در زمینه تاریخ و فرهنگ (بخصوص زبان) مردم آذربایجان، تحریفات پان‌ترکیست‌ها را در این زمینه‌ها آشکار کردند (بنگرید به فصل سوم). علاوه بر این، شماری از صاحب‌نظران با آرا و عقاید متفاوت، تدابیری برای رفع مخاطرات آتی ارائه دادند که یکی از نخستین و در عین حال مهمترین آن تدابیر، «انتشار زبان فارسی در حدود آذربایجان» بود. علت تأکید آنان بر زبان فارسی از آن جهت بود که چون «از بدو کار، خشت اول ترک‌گرایی بر زدودن آثار و نشانه‌های برجای مانده از فرهنگ ایرانی به طور کلی و زبان فارسی بالاخص نهاده شد، طبیعتاً حفظ و پاسداری از این آثار و نشانه‌ها نیز در صدر الویت قرار گرفت» و «زبان فارسی به خط اول این رویارویی تبدیل شد. حمله از این حوزه آغاز شد، تدابیر دفاعی نیز طبعاً در همین حوزه اتخاذ گردید.» (صص ۸۷ و ۱۱۳). تدابیر اتخاذشده اگرچه در ابتدا به صورت «حرکت گسترده‌ای از سوی آذربایجانی‌ها در توسعه معارف و آموزش زبان فارسی آغاز شد»، اما در همان سالهای آغاز سلطنت رضاشاه، در نتیجه مداخله دولت «به یک رشته احکام و مقررات اداری» تقلیل یافت و در نتیجه، «نه فقط اهمیت موضوع و جنبه‌های خود انگیزته آن لوٹ شد، بلکه به تدریج حساسیتهایی نیز در قبال آن شکل گرفت» و در ادامه «به مجموعه دلگیریهای میدان داد که فقط به محافل پان‌ترک و پان‌آذربایجانی محدود نماند و پاره‌ای از شخصیت‌های وطن‌پرست آذربایجانی نیز در آن سهیم بودند.» (صص ۱۱۲ - ۱۱۱)

به نظر می‌رسد آن حساسیتهای و دلگیریها فقط نتیجه مداخله دولت نبوده است، بلکه دلیل و عامل اصلی آن همان تدابیر اتخاذ شده بود که نسبتی با سنت‌های فرهنگی و همچنین مملکتداری ایران در طول تاریخ نداشت. زیرا از همان بدو تشکیل دولت - کشور ایران تا به امروز، به دلایل متعدد، ایران کشوری متشکل از اقوام گوناگون بوده و هست و این اقوام به زبانها و لهجه‌های مختلف سخن گفته و می‌گویند. زبان فارسی نیز زبان پیونددهنده این اقوام و در عین حال، زبان ادبی، علمی و سیاسی کشور - حتی به روزگار حکومت کردن ترکان در ایران - بوده است. به علت چنین جایگاه و کارکردی، هیچ‌گاه در ایران زبان فارسی به عنوان رقیب یا جایگزین زبان اقوام مختلف این سرزمین محسوب نمی‌شد. نه تنها رویارویی و مغایرتی وجود نداشت، بلکه همگان زبان فارسی را پاس می‌داشتند و در مکتبخانه‌های اقصی نقاط ایران از جمله آذربایجان، بدون آنکه اجباری در کار باشد، خواندن و نوشتن را نه به زبان قومی بلکه به زبان فارسی یاد می‌گرفتند؛ اما در تدبیر اتخاذ شده، بدون تأمل لازم و کافی درباره جایگاه، نقش و کارکرد زبان فارسی در کشور چند قومی ایران، به صرف آنکه پان‌ترکیسم پرچم هویت زبانی را برافراشته بود، درصدد برآمدن زبان فارسی را به عنوان جایگزین زبان مادری در «حدود آذربایجان» انتشار دهند. در نتیجه، طبیعی بود که «دلگیریها» و «حساسیتهای» بی‌سابقه پدید آید. حال آنکه زبان فارسی در آذربایجان زبان مهجوری نبود؛ علاوه بر مکتبخانه‌ها، در مدارس جدید که فرهیختگان آذری تأسیس کرده بودند، زبان آموزش زبان فارسی بود؛ روزنامه‌ها و کتابهایی که آذری‌های ترک زبان می‌نوشتند به زبان فارسی منتشر می‌شد؛ زبان تجارت بین تجار آذربایجان و تجار دیگر مناطق ایران زبان فارسی بود؛ تلگراف به زبان فارسی

ارسال و دریافت می‌شد و... به عبارت دیگر، زبان فارسی در زندگی مردم آذربایجان حضور داشت و کسی نسبت به آن معترض نبود و حساسیت نداشت.

تأثیر پذیری

کاوه بیات توضیح می‌دهد که طرح دعاوی و تبلیغات پان‌ترکیستی نسبت به ایران، همزمان بود «با یک دوره مهم از دولت - ملت‌سازی ایرانیان». از این رو، به تدریج «در عرصه سیاست و مملکتداری نیز رشته تلاشهایی آغاز شد تا ازین بحث تعریفی مشخص ارائه شده و برای آن در چارچوب سیاستهای کلان مملکتی جایگاهی درخور تعیین شود.» (ص ۹۸) نظریه‌پرداز اصلی این عرصه، دکتر محمود افشار بود که در سالهای ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ به پیروی از نظریه «تشکیل غیرارادی ملت» مطرح شده از سوی متفکران آلمانی، بنیانهای وحدت ملی ایران را براساس زبان و نژاد مشترک تدوین کرد. وی در تعریف وحدت ملی توضیح می‌داد که این وحدت عبارت است از: «وحدت سیاسی، اخلاقی و اجتماعی مردمی که در حدود امروز مملکت ایران اقامت دارند. این بیان شامل دو مفهوم دیگر است که عبارت از حفظ استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران می‌باشد.» البته دکتر افشار این حدّ از وحدت ملی را برای کشور چندقومی ایران کافی نمی‌دانست و بر این نظر بود که چنین وحدتی ناقص است و باید آن را تکمیل کرد؛ تکمیل وحدت ملی در ایران هم فقط از این طریق حاصل می‌شد: «تعمیم زبان فارسی و محو تمام تفاوت‌های محلی از حیث زبان، اخلاق، لباس و غیره». به عبارت دیگر، از نظر دکتر افشار و اکثر کسانی که با پان‌ترکیسم بحث می‌کردند، وحدت ملی در ایران تنها با «یکسان‌سازی» و حذف تمامی تفاوتها و تمایزات قومی تکمیل می‌شد. افشار تأکید می‌کرد: «تا زمانی که در ایران چنین وحدت ملی‌ای حاصل نشود، هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ما احتمال خطر می‌باشد.» (ص ۹۹) وی به منظور یکسان‌سازی، رشته راهکارهایی را به این ترتیب مطرح می‌کرد: «ترویج کامل زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران در تمام مملکت و مخصوصاً در آذربایجان و کردستان و خوزستان و بلوچستان و نواحی ترکمن‌نشین»؛ احداث راه‌آهن و توسعه شبکه راهها، منع استعمال السنه خارجی و حق کوچ‌دادن ایلات آذربایجان و خوزستان به داخله کشور و بالعکس؛ لزوم تقسیمات جدید ایالات و ولایات و از میان بردن اسامی آذربایجان، خراسان و کرمان و عربستان و... و اتخاذ تقسیمات جدید کشوری براساس ملاحظات اقتصادی و سیاسی و تغییر اسامی ترکی و عربی که ترکنازان و غارتگران اجنبی به نواحی، دهات، کوهها و رودهای ایران داده‌اند به اسامی فارسی.» (ص ۱۰۱) پیش شرط ضروری این اقدامات هم «داشتن حکومت مقتدر و نظام قوی» است. (همانا)

به این ترتیب، دکتر افشار با اتکال به قوه قهریه دولت می‌خواست یکسان‌سازی را جایگزین همگرایی ملی کند و با از بین بردن تنوع قومی و فرهنگی، ملتی واحد و یکدست پدید آورد. این نظریه که بنیان ناسیونالیسم حکومت رضاشاه را تشکیل داد، در حقیقت، به معنای ابطال بنیانهای ناسیونالیسم ایرانی در عصر مشروطه بود. برخلاف دکتر افشار و همفکرانش، در دوره‌های اول و دوم مجلس شورای ملی، صاحب‌نظران مشروطه‌خواه، ملت را نه براساس زبان و نژاد، بلکه برحسب میراث مشترک و دولت واحد

تعریف می‌کردند. در نتیجه، نه تنها معضلی به عنوان تنوع قومی و فرهنگی برای آنها مطرح نبود، بلکه این تنوع را بخشی از هویت ایرانی دانسته و می‌خواستند این تنوع و تکثر در تشکیل دولت - ملت ایران محفوظ بماند. بر این اساس، نمایندگان دوره اول مجلس شورای ملی قانون اساسی و متمم آن را تصویب کردند که در آن برای تأمین منافع عام ملت ایران بر حاکمیت ملی، تفکیک قوای سه گانه و دولت مرکزی دارای انحصار اتوریته تأکید شده بود و در ضمن، با توجه به تنوع قومی و فرهنگی در ایران، به منظور تأمین همزمان منافع عام ملت و منافع خاص ایالات و ولایات، تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی در نظر گرفته شده بود که بعداً حدود اختیار و وظایف آن انجمنها در قانون جداگانه‌ای به تفصیل مشخص شد. اگرچه پرداختن به ناسیونالیسم ایرانی عصر مشروطه در حوصله این نوشتار نیست، اما به اشاره می‌توان گفت از نظر آن ناسیونالیسم، دموکراسی و تکثرگرایی جزو مبانی وحدت ملی ایران بود. همین نظریه را روزنامه ایران نو به این ترتیب بیان می‌کرد: «ما باید ملتی تشکیل بدهیم که در زبانها و شیوه‌های مختلفه تکلم نموده و به آیینهای متفرقه خدا را پرستش نماید که اسم او ایران است. از امروز در ایران نه مسلمان، نه زردشتی، نه ارمنی، نه یهودی، نه فارس و نه ترک نبوده، فقط یک ایرانی هست! ما یک ملت هستیم!»^۱ به عبارت دیگر، ناسیونالیسم ایرانی در عصر مشروطه برای تشکیل دولت - ملت نه در پی تفوق و برتری یک قوم بر دیگر اقوام ایرانی بود و نه می‌خواست ویژگیهای یک قوم را به دیگر اقوام تسری دهد و نه یکسان‌سازی به عمل آورد. در مراحل بعد هم، حتی در هنگام طرح دعاوی و تبلیغات پان ترکیستی نسبت به ایران در سالهای پایانی سلطنت قاجار، ناسیونالیست‌های مشروطه‌خواه که به لحاظ سیاسی طیف گسترده‌ای را تشکیل می‌دادند از نظریات خود عدول نکردند.^۲

برخلاف ناسیونالیست‌های مشروطه‌خواه، ناسیونالیسم دکنتر افشار به‌طور ذاتی واکنشی داشت و از طریق یکسان‌سازی می‌خواست مخاطرات ناشی از پان ترکیسم و پان عربیسم را برطرف کند. کاوه بیات بین یکسان‌سازی مورد نظر دکتر افشار و ترک‌گردانی اقلیتها در عثمانی تفاوت ماهوی قائل است، اما معتقد است که این گروه از ناسیونالیست‌های ایرانی «در مقابله با ناسیونالیسم ترک و پان ترکیسم بدان جهت تمایل یافتند که برخی از روشها و ویژگیهای حریف را نیز استقبال کرده و بر ضد خود او به کار گیرند»؛ غافل از اینکه حاصل کار آنها چیزی نخواهد شد بجز پدیده‌ای که «خود اصولاً در مقام نفی و مقابله با آن بر آمده بودند.» (صص ۱۱۷ - ۱۱۶). این اقتباس به همراه دیکتاتور ریضا شاه که موجب شد «نه فقط پان ترکیسم که بحث و فحص هرگونه موضوع سیاسی و اجتماعی دیگر نیز موقوف» شود (ص ۱۰۸) «عوارض و کاستیهایی در ناسیونالیسم ایرانی بر جای گذاشت که دیدگاه مزبور هنوز هم نتوانسته آنها را به نحوی اساسی رفع و رجوع کند.» (ص ۱۱۵)

کاوه بیات که به گواهی آثار متعددش از صاحب‌نظران ناسیونالیسم ایرانی است، در فصل چهارم کتاب پان ترکیسم و ایران به کاستیها و عوارض ناشی از تأثیرپذیری ناسیونالیسم از پان ترکیسم می‌پردازد که مهمترین آن، یکسان‌سازی مورد نظر دکتر افشار است. در این باره از جمله می‌نویسد: «هویت ایرانی پدیده‌ای بود دیرپا و ریشه دوانده در گذشته‌های دور این سرزمین. سرزمینی که به رغم تحمل امواج پی در پی هجوم اقوام و فرهنگهای مختلف، هربار

اما ناسیونالیسم ترک و عرب که بر بنیان قومی شکل گرفته و هر یک به دنبال تشکیل دولت قومی خود بودند، بنا بر ماهیت این نوع از ناسیونالیسم، اثبات هویت خود را در نفی هویت تاریخی دیگر اقوام و ملت‌های همجوار می‌دیدند. از این رو، از اوایل قرن بیستم به بعد، هویت ایرانی به طور اعم و هویت ترک‌زبانان ایرانی به طور اخص آماج تبلیغات و تحریفات این دو جریان ناسیونالیستی قرار گرفت و هر یک در پی الحاق بخشهایی از کشور ایران به دولتهای قومی خود بر آمدند.

توانسته بود به نوعی قدعلم کرده و ایرانیت خود را از نو بازسازی کند و دلیلی نداشت که در این بزنگاه جدید - گذر به یک دولت ملت مدرن - نیز نتواند با تکیه بر پاره‌ای از عناصر دیرپای این هویت - از جمله تکثر و چندگانگی نهفته در آن - بار خود را به مقصد برساند.» (ص ۱۱۹) براساس این ارزیابی تاریخی، کاوه بیات به انتقاد از دو مورد از راهکارهایی که دکتر افشار مطرح کرده بود می‌پردازد. این دو عبارت‌اند از: یکسانی زبان و حذف اسامی غیرفارسی. درباره یکسان کردن زبان، بیات می‌نویسد: «زبان فارسی همانند دیگر ارکان هویتی ایرانی، نه زبان یک قوم و منطقه خاص، بلکه محصول انتخاب و تعامل طبیعی طیف متنوعی از اقوام و مللی بود که از دیرباز در این سرزمین زندگی می‌کردند.» اگرچه به علت تهاجم گسترده‌ای که پان ترکیست‌ها به ضد آن انجام دادند «از هیچ تلاشی برای پاسداری از آن نمی‌بایست مضایقه کرد» ولی به این نکته اساسی هم باید توجه می‌شد که زبان فارسی و پاسداشت آن «با وجود و تداوم حضور دیگر زبانها و لهجه‌های رایج در این سرزمین منافاتی نداشت. زبانی که در طول تاریخ هزار ساله‌اش هم از خود به این زبانها و لهجه‌ها ارزانی داشته و هم از آنها گرفته بود چگونه می‌بایست تداوم خود را در نادیده انگاشتن دیگری جست و جو کند؟» (همان جا) درباره دیگر راهکار دکتر افشار، تبدیل اسامی غیرفارسی، نیز توضیح می‌دهد: «شاید که نامهای ترکی و عربی پاره‌ای از دهات، کوهها و رودهای ایران میراث "ترکتازان و غارتگران اجنبی" بوده باشند، ولی آن نیز از تاریخ پرفراز و نشیب این سرزمین، یعنی از هویت ملی آن حکایت داشت.» (همان جا) به همین علت هم تلاش برای تغییر اسامی که ریشه در هویت ایرانی داشت به نتیجه نرسید. (بنگرید به: صص ۱۱۸ - ۱۱۷)

ایران امروز اگرچه متفاوت از ایران دوره مورد بررسی در پان ترکیسم و ایران است، اما همچنان در کشاکش به سامان رساندن دولت - ملت ایرانی قرار دارد. تجربه یکصدسال اخیر و مخاطراتی که ایران امروز را تهدید می‌کند پیش از هر چیز حاکی از آن است که اندیشه ناسیونالیسم ایرانی نیازمند بازنگری و تحول اساسی است؛ تحولی که با نیازهای جامعه ایران و مقتضیات جهان امروز مطابقت داشته باشد. گام آغازین چنین تحولی، نقد و بررسی ناسیونالیسم ایرانی و نحله‌های مختلف آن در یکصدسال اخیر است. پان ترکیسم و ایران از جمله اقدامات ارزشمند در این زمینه است.

۱. «ما یک ملت هستیم»، ایران نو، (۴ صفر ۱۳۲۸).

۲. برای نمونه بنگرید به: «بشارت به آزادخواهان»، حقیقت، (۲۰ حمل ۱۳۰۱).